

# کارنامه اردشیر بابکان

اپر ، ادیباریه ، داتن ، ی ، بناک ، او ، ارتخشتر ،  
 (۱) وکی ، او ، گیواگی ، رامشن ، ارتخشیر ، خوانند ،  
 رسیت ، مرتی ، وژورگمینیشن ، بناک ، ( بواک ) ، نام ،  
 وت ، از ، سپاهان ، کیه ، از ، دست ، اردوان ، وریخت ،  
 ایستات ، آنود ، بونک ، داشت ، خوت ، اپاک ، شش ، یوس ،  
 وس ، سپاه ، ی ، کند ، او ، نزدیک ، ی ، ارتخشیر ، مت ،  
 ( ۲ ) وارتخشیر ، از ، بناک ، هماک ، ترسیت ، کو ، می ،  
 اگر ، از ، گرفتن ، او ، اردوان ، افسپاریت ، ( ۳ ) پس ،  
 بناک ، او ، پیش ، ارتخشیر ، مت ، وسوکنند ، خورت ، و ،  
 آییگومانیه ، دات ، کو ، تاک ، زیونیک ، ( زیویک ) ، داریم ،  
 خوت ، اپاک ، فرزندان ، فرمان ، بورنار ، ی ، تو ، بووم ،  
 ( ۴ ) ارتخشیر ، خورم ، بوت ، آنود ، روستاکی ، رامشن ،  
 ارتخشیر ، خوانند ، فرموت ، کرتن ، ( ۵ ) بناک ، اپاک ،  
 آسوباران ، آنود ، هشت ، خوت ، او ، بار ، ی ، دریای ،

یاری دان بناک باردشیر

(۱) و چون بجائی که رامش اردشیر (رام اردشیر) خوانند رسید مردی  
 بزرگ منش بناک نام که از سپاهان از دست اردوان گریخته بود و بدانجا بنه  
 داشت خود باشش پسر و بسیاری سپاه دلیر پیش اردشیر آمد . (۲) اردشیر  
 از بناک می ترسید که مگر (مبادا) وی را گرفته بدست اردوان بسپارد .  
 (۳) بناک پیش اردشیر آمده سوگند خورد و اطمینان (بی گمانی) داد  
 که تا زنده باشم خویشتن با فرزندان فرمانبردار تو باشیم . (۳) اردشیر خرم  
 گشت و آنجا روستائی که رامش اردشیر (رام اردشیر) خوانند آباد فرمود

رفت ، ، ( ۶ ) کیش ، دریای ، په ، چشم ، بر ، دیت ،  
 اندر ، یزدان ، سپاسکاریه ، انکارت ، ( ۷ ) و آنود ،  
 روستاکی ، بوخت ، ارتخشیر ، نام ، نهات ، و ده ، آتخش ،  
 ی ، و اهرام ، ایر ، دریای ، فرموت ، نشستن ، و از ، آنود ،  
 اپاژ ، او ، نزدیک ، ی ، بناک ، و ادیباران ، مت ،

کردن . ( ۵ ) و بناک را با سواران آنجا گذارده خود بکنار دریا رفت . ( ۶ )  
 و چون دریا را با چشم دید بیزدان سپاس گفت . ( ۷ ) و بدانجا روستائی را  
 اردشیر بوخت نام نهاده ده آتش بهرام در کنار دریا نشانید و از آنجا باز نزدیک  
 بناک و یاران آمد .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی

اپر ، کارژار ، ی ، ارتخشتر ، اپاك ، اردوان

وپه ، زنی ، گرفتن ، ی ، دختر ، ی ، اردوان

- (۱) و سپاه ، آراست ، او ، در ، آتور ، فرنباك ، ی ، کرفکر ، (۲۱) رفت ، و ، آیوفت ، اژش ، خواست ، او ، کارژار ، اپاك ، اردوان ، مت . (۲) و آن ، سپاه ، ی ، اردوان ، هموین ، گوشت ، دیر ، و خواستك ، و ستور ، و بونك اژش ، بر ، یستیت ، خوت ، په ، ستاخر ، نشست . (۳) کرمان ، و مکرستان ، و پارس ، کوستك ، کوستك ، سپاه ، په ، وس ، مرك ، گرد ، کرت ، او ، کارژار ، ی ، اردوان ، فرستیت .
- (۴) چهار ، ماهکان ، هر ، روژ ، کارژار ، کوشن ، ی ، وس ، وت . (۵) اردوان ، اژ ، کوستك ، کوستك ، چیکون ، اژ ، ریپی ، دناوند ، دیلمان ، و پتمشخوار گر ، سپاه ، و آخور ، خواست .
- (۶) اژ ، آن ، چیکون ، فرّه ، (خرّه) ، ی ، کیان ، اپاك ، ارتخشیر ، بوت ، ارتخشیر ، پیروژیبه ، وندات . (۷) افش .

کار زار اردشیر با اردوان و بزنی گرفتن او دختر اردوان را  
 (۱) سپس اردشیر سپاه آراست و بدر آذر فرنباك رفته مرادخواست  
 و بکار زار سپاه اردوان رفت . (۲) و همگی آن سپاه کشته مال و  
 خواسته و ستور و بنهشان بگرفت و خود باستخر رفته نشیمن ساخت .  
 (۳) و از کرمان و مکران و پارس ناحیه بناحیه سپاه بمر گرد کرده  
 بکارزار اردوان می فرستاد . (۴) و چهار ماه هر روز کارزار و کشتار  
 برپا بود . (۵) اردوان از ری و دماوند و دیلمان و مازندران و گیلان  
 ناحیه بناحیه سپاه و سواره خواست . (۶) ولی چون فره کیان با اردشیر  
 بود اردشیر پیروزی یافت . (۷) و اردوان را کشته همگی مال و خواسته

(۲۱) «کرفکر» اینجا بمعنی نیکو کار است

اردوان ، گوشت ، و هموین ، هیر ، و خواستک ، او ،  
 دست ، ارتخشیر ، مت ، و دخت ، اردوان ،  
 ، په ، زنی ، کرت ، ( ۸ ) اپاژ ، او ، پارس ، مت ،  
 شتروستان ، ی ، ارتخشیر ، خره ، خوانیند ، کرت ،  
 ( ۹ ) وآن ، ور ، وژورک ، کند ، آپ ، چهار ، جوی ، اژش ،  
 آورت ، واتخش ، او ، نشست ، ( نشاست ) ، کوف ، ی ،  
 ستیر ، کند ، روت ، راژک ، ( وراژک ) ، راسنیت ، ( ۲۲ )  
 وس ، دیه ، دست ، کرت ، ( ۲۳ ) ، آپاتانیه ، کرت ، وس ،  
 انخش ، واهرام ، انود ، فرموت ، نشستن ، ( نشاستن ) .

او بدست آورد و دختر وی بزنی گرفت . ( ۸ ) و پارس باز کشته  
 شهرستانی که اردشیر خره خوانند بر پا کرد . ( ۹ ) و دریاچه بزرگی  
 کنده چهار جوی اژش بر آورد و آتش بدانجا نشاند و کوه ستبری کنده  
 رود برازه را روان ساخت بسیار دیه دستگرد آبادان ساخت و بسیار  
 آتش بهرام فرمود نشانند .

( ۲۲ ) گویا مقصود از کندن دریاچه بزرگ و کندن کوه و روان  
 کردن رود برازه همان حکایتی است که ابن بلخی در پارسنامه آورده  
 و خلاصه آن اینست که اسکندر چون شهر گور که نام قدیم شهر اردشیر  
 خره بوده گرفتن نتوانست رود برازه بر گردانیده در شهر افکند و چون  
 شهر در میان دره گودی نهاده دریاچه در آنجا پدید آمده شهر غرق و ویران  
 شد و این دریاچه بود تا اردشیر دوباره کوه را تکافته آن دره را از  
 آب خالی کرد و دو باره شهر را آباد نموده اردشیر خره نام نهاد . فردوسی  
 هم گویا همین معنی را فهمیده که میگوید :

یکی چشمه بد بیکران اندروی      فراوان از آنچشمه بگشادجوی  
 برآورد زان چشمه اشکده      برو تازه شد مهر و جشن سده

اپر، کارزار، ی، ارتخشتر، اپاک، کورتان

وستوب، بوتن، ی، اوی،

(۱) پس، از، آن، وس، سپاه، گمند، زاوول، او،  
همکرت، اوکارزار، کورتان، شه، مادیک (۲۴) فروفت، وس،  
کارزار، خون، ریژبشینه، بوت، وسپاه، ارتخشیر، استوبیه،  
پتگرفت، (۲) وارنخشیر، از، سپاه، ی، خویش، نیازان،  
بر، بوت، واندر، شپ، او ویابانی، مت، کیهش،  
هیج، آب، خورشن، نی، بوت، خوت، از، ادیباران،  
و، ستوران، کایمن، (۲۵) او، گورسنگیه، وتشنیکه،  
مت، (۳) افش، از، دور، آنخش، ی، شبانان، دیت،  
وارنخشیر، او، آنود رفت، (۴) مرت، ی، پیر، انود،

کارزار اردشیر با کردان و شکست یافتن او

(۱) سپس سپاه دلیر بسیار از زابل فراهم کرده بکارزار کردان شاه  
ماه‌ی شتافت جنگ. و خونریزی سخت روی داد و سپاه اردشیر شکست  
یافتند. (۲) اردشیر بی سپاه ماند و چون شب شد به بیابانی رسید که هیچ  
آب و خوراکی نبود دور از یاران و ستوران دچار گرسنگی و تشنگی  
گردید. (۳) و از دور آتش شبانان دید بدانجا رفت. (۴) مردی پیر دید

(۲۳) دستگرد یعنی آبادی که با دست پدید آورند پس باین

معنی می توان گفت که در عبارت متن صفت برای کلمه (دیه) میباشد  
و در جاهای دیگر بمعنی دز و کوشک و دیه نیز آمده است.

(۲۴) «ماد» همان کلمه ایست که یونانیها (مید) کرده اند و در پهلوی

«خیراً» ماه شده بوده است. (۲۵) تلفظ و معنی این کلمه معلوم نیست و  
عبارت هم خالی از ابهام نمی باشد چه معلوم نیست که اردشیر از یاران

دیت ، کیه ، ایاک ، گوسپندان ، په ، دشت ، کوف ، بوت ،  
 اند . (۵) ارتخشیر ، آن ، شپ ، آنود ، رفت ، وروژ ، دتیگر ،  
 از ، اویشان ، راس ، خواست ، (۶) اویشان ، گوفت ، کو ،  
 از ، ایتر ، سه ، فرسنگ ، روستاکی ، است ، ی ، وس ،  
 آیاتان ، ووس ، مرتوم ، پتشنیه ، ی ، وسیار ، است ،  
 (۷) ارتخشیر ، او ، آرن ، دیه ، رفت ، مرت ، فرستیت ،  
 وادیباران ، ی ، خویش ، هموین ، او ، در ، خواست ، (۸)  
 و سپاه ، ی ، مادیان ، په ای ، داشت ، کو ، کیم ، (۲۶) از ،  
 ارتخشیر ، ایبیم ، بر ، بوتن ، هم ، (۲۷) چیه ، په ،  
 سته بیه ، ایاز ، اوپارس ، رفت .

که با گوسفندان بدشت کوه بودند. (۵) اردشیر آن شب بدانجا گذرانیده  
 فردا از شبانان راه خواست (۶) ایشان گفتند سه فرسنگ دور تر از اینجا  
 روستائیست بسیار آبادان که مردم و آذوقه بسیار دارد. (۷) اردشیر  
 بدان دیه رفته کس فرستاد همگی سپاه خویش بدرگاه خواست. (۸)  
 اما کردان میپنداشتند که دیگر از اردشیر آسوده شده اند و او پس از  
 شکست بیارس باز کشته است.

و ستوران جدا بوده یا با آنها - ظاهر عبارت همانست که ما در ترجمه اختیار  
 کرده ایم ولی دیگران چنین معنی کرده اند که اردشیر با یاران و  
 ستوران دچار گرسنگی و تشنگی شدند و فردوسی نیز ظاهراً این معنی را  
 اختیار نموده است .

(۲۶) این کلمه در اینجا معنی درستی ندارد و ظاهراً زائد است  
 (۲۷) ظاهراً بجای ان « اند » درست تر است . (۲۸) بجای این کلمه  
 « از پس » درست است .

اپر ، شبیخون ، کرتن ، ی ، ارتخشتر ، اپر ، سر ، ی ، کورتان ،

و ستوبینمتن ، ی ، اویشان

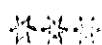
( ۱ ) ارتخشیر ، چهار ، هزار ، مرت ، آراست ، اپر ،  
 اویشان ، تاژشن ، شبیخون ، کرت ، واژ ، کورتان ، مرت ،  
 ایوک ، هزار ، اوزت ، . ( ۲ ) اپاریک ، خستک ، دست ،  
 گیر ، کرت ، واژ ، کورتان شه ، اپاک ، پوسران ، بوراتران ،  
 فرزندان ، وس ، هیر ، و ، خواستک او ، پارس ، وسیه ، کرت .

شبیخون کردن اردشیر بر سر کردن و شکستن ایشان

( ۱ ) اردشیر چهار هزار مرد ارستمه شبیخون بر سر کردن  
 رد و یکهزار مرد از ایشان بکشت . ( ۲ ) و بسیار زخمی ( خسته )  
 دستگیر کرده از کردانشاه و پسران و برادران و فرزندان ایشان مال و خواسته  
 بسیار گرفته کسیل پارس کرد .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی



اپر ، رژم ، ی ، ارتخشیر ، اپاک ، هفتان ، بوخت ،  
وستوبیه ، ی ، ارتخشیر ،



(۱) اندر ، (راس) ، سپاه ، هفتان ، بوخت ، کرم ،  
خوتای ، پیش ، یتکوفتک ، وان ، هموین ، مال ، وخواستک ،  
وبونک ، از ، ان ، ادیباران ، ی ، ارتخشیر ، بر ، یتانتک ،  
او ، کوللان ، دست ، کرتی ، ی ، کولال ، انود ، کو ، کرم ،  
بونک ، داشت ، آورت ، (۲) ارتخشیر ، په ، ان ، مینشن ،  
بوت ، کو ، او ، ارمن ، انوریاتکان ، رووم ، چیه ،

رزم اردشیر با هفتان بخت و شکست یافتن او

(۱) اندر راه سپاه هفتان بخت خداوند کرم بدیشان رسیده انمال  
و خواسته و بنه همگی از یاران اردشیر بستاند و در کلالان بذر کلال  
که کرم انجا جای داشت برد . (۲) اردشیر بدین اندیشه بود که بارمن  
و اذربایگان رود چه یزدان کرد شهرزوری با سپاه دلیر بسیار از آن  
قباد شهرزوری پیمان فرمانبرداری بسته نزد اردشیر آمده بود .  
(۳) ولی چون شورش و زیانکاری پسران هفتان بخت را شنید اندیشید  
نخست کار فارس باید پیراسته از دشمنان ایمنی یافتن و سپس شهری دیگر

(۲۹) در شاهنامه این نام را «کجاران» میگوید و گویا همان  
درست تر باشد چه در خط پهلوی این دو کلمه شبیه همدیگر نوشته میشود  
و با اندک تحریفی ممکن است «کجاران» «کلالان» شود. اما «کلال» نام  
دزی است که در بیرون شهر کجاران بر سر کوهی نهاده و جایگاه کرم  
بوده و کلمه «دستگرد» در این عبارت بمعنی دز و کوشک است .